

بسم الله الرحمن الرحيم

نبرد تاریخی درون خانواده

عجبا که کانون گرم خانواده که هسته مرکزی تجمع بشری و مدنیت است در حقیقت کانون همه منازعات و عداوت‌ها و جنگ‌های بی‌پایان تا دم مرگ است از یکسو جنگ زناشوئی و از طرف دیگر جنگ بین والدین و فرزندان که به صورت جنگ بین مادران و دختران و جنگ بین پدران و پسران کل ماهیت اندرونی این نهاد را تشکیل می‌دهد. پس عجب نیست که جامعه بشری که از به هم پیوستن این خانواده‌ها پدید آمده سراسر نبرد و جنگ‌های خونین است که همان دعوای بی‌پایان زنان و مردان و فرزندان آدم است. این همه دعوا از برای چیست دعوائی که تماماً برخاسته از به هم تنیدگی و وابستگی و نیازهای تو در تو می‌باشد و این نیازها را نیز تا دم مرگ پایانی نیست نیازی خونین و نفرت‌انگیز یا عشق‌هایی نفرت‌بار و نفرت‌هایی عاشقانه! که این تناقض عظیم و جانکاه کل روح و روان آحاد افراد بشری در مهد خانواده‌ها را پدید آورده است و علت‌العلل همه مسائل ظاهری و باطنی بشر است.

خانواده مهد آفرینش و کارخانه تولید مثل بشر است. و لذا نیازهای زن و شوهر به یکدیگر عین توقعاتشان از خداست همان‌طور که نیازهای فرزندان نسبت به والدین و بعکس!

جنگ زناشوئی که کل نیمه اول عمر هر خانواده‌ای را تشکیل می‌دهد در نیمه دوم عمر بواسطه جنگ بین فرزندان و والدین تحت الشعاع قرار می‌گیرد. و چه بسا این ادامه همان است. یعنی زن فرزندان را به جان شوهر می‌اندازد و شوهر هم به جان زنش.

مسئله اینست که همه توقعاتی را که انسان از خدایش دارد زن و شوهر از همدیگر دارند و فرزندان هم از والدینشان! این علت اصلی این جنگ بی‌پایان است یعنی خدا پنداشتن همدیگر! در حقیقت این همان جنگ انسان با خداوند است که به صورت نزاع و عداوت بی‌پایان خانواده‌ها را تبدیل به کوره‌های جهنم نموده است.

اگر کسی عاشق نمی‌شد چنین توقعات و جنگ‌هایی هم پیدا نمی‌شد. همان‌طور که اصلاً خانواده‌ای پدید نمی‌آمد و بشر همچون میمون‌ها در جنگل‌ها می‌زیست و تمدنی رخ نمی‌داد. کل تمدن بشری نیز معلول این عشق نفرت‌بار و جنگ بی‌پایان است. آدمیان هرچه که تنهاتر و بی‌کس‌تر می‌شوند و حس امنیت را از دست می‌دهند بیشتر با هم جمع می‌شوند و از آنجا که این تجمع از سر جبر و نیاز و ناامنی است سراسر خونین است.

اگر انسان خدایش را می‌شناخت و به او توکل و اتصال می‌جست اینقدر از همسر و فرزندان متوقع نمی‌شد. ناکامی این توقعات علت پیدایش این عداوت‌هاست. خدا پنداشتن همدیگر اساس این جنگ بی‌پایان است. اینکه زن و شوهر خوشبختی خود را از همدیگر می‌خواهند و فرزندان هم از والدین خود می‌خواهند به معنای خدا پنداشتن همدیگر است.

زمانی که زن شوهرش را رزاق و باعث خوشبختی و بدبختی خود می‌داند و همین احساس را فرزندان نسبت به والدین دارند این جنگ ادامه دارد. همین احساس و باور در سطح جامعه کلان نسبت به حکومت‌ها وجود دارد که جنگ بین دولت و ملت هم ادامه دارد که این ادامه همان است. و چنین احساس و باوری در عصر دموکراسی‌ها هزارچندان است که از سوی دولتمردان هم به جامعه القاء می‌شود و از جامعه رأی می‌گیرد. و لذا در دموکراسی‌ها این جنگ به مراتب شدیدتر از نظام‌های سلطنتی است. هر کسی را خدای خود قرار دهی عاقبت دشمنش می‌شوی. و هر کسی را بنده خود سازی دشمن خود ساخته‌ای. پس نه خدای کسی باش و نه بنده کسی تا از این جنگ بی‌پایان بیرون روی! خدای تو در دل توست او را دریاب تا نه عاشق کسی شوی و نه خصم کسی باشی! هر جا که عشقی هست عداوتی هم پنهان است که بزودی روی می‌نماید. عشق غیر خدا یک فریب ابلیسی است که عاقبتی جز عداوت و نفرت ندارد و همه وعده‌های شیطان وارونه است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۱۱